

اهل بیت و مقابله با جبرگرایی

مهدی قندی [1] ×

مهدیه رجایی × [2]

چکیده: شدن برگزیده ترتیب بدین است؛ «عدل اعتقادی اصل؛ دیگر روی؛ «جبر نفی؛ «جبرگرایی نفی بر شیعه امامان ویژه تأکید دهنده نشان، شیعه اعتقادی اصول از یکی عنوان به؛ «المهی عدل؛ است.

در جامعه اسلامی، بسترهای متعددی برای رواج جبرگرایی وجود داشته است. توجیه مظالم طبقه حاکمه در نسبت دادن آنها به خدای تعالی، ظاهری گری و استناد به آیات قضا و قدر و مشیت، ثنوی گریزی و شوق افراطی به توحید افغالی، خودپیرایی و توجیه رفتارهای شخصی از این شمارند.

در برابر جریان جبرگرایی، امامان شیعه دو راهبرد تربیتی و علمی را پیش گرفته بودند. راهبرد نخست، تربیت و تشویق شیعیان و دیگر آحاد جامعه بر مسؤولیت پذیری دربار اعمال خود بود که از طریق تذکار مردم به قدرت و حریت تملیک شده به آنها، ترغیب مردم به توبه، نفی از ستم به مردم و انتقاد از حاکمان ستمگر تعقیب می شد. راهبرد دوم، بیان تناقض عقیده به جبر با دیگر ارکان اعتقاد دینی بود. اهل بیت، این تناقضات را در سه شکل تناقض عقیده به جبر با آیات قرآن، تناقض عقیده به جبر با اساس تشریح و ارسال رسل و تناقض عقیده به جبر با علو خداوند از ارتکاب قبائح و ظلم به بندگان تبیین فرموده اند.

کلیدواژه‌ها: عدل، نفی جبر، امامان شیعه.

طرح مسأله: «نفی جبر؛ «به مثابه جان مایه؛ «اصل اعتقادی عدل؛

عدل به عنوان یکی از اصول مذهب شیعه جایگاهی در رتبه عقیده به توحید دارد. سبب این منزلت رفیع، تنها آن نیست که عدالت یکی از صفات خداوند است؛ چه آنکه در این صورت می بایست دیگر صفات حق تعالی همچون علم و قدرت نیز از اصول مستقل اعتقادی به شمار آیند.

مراجعه به احادیث جامع و مفصل اهل بیت در این زمینه و با نگاهی کوتاه به تاریخ مجادلات کلامی سه قرن نخست، به خوبی روشن می‌سازد که «عدل»؛ روی دیگر سکه اعتقاد به آزادی و حریت آدمی است. به بیان دیگر در اصل توحید (از حیث توحید ربوبی) بر سلطنت خداوند بر عالم هستی تأکید می‌شود و در اصل عدل بر سلطنت انسان بر افعال اختیاری خود. همان گونه که خلقت و ربوبیت مخلوقات به کسی جز خدا نبایست منتسب گردد (اصل توحید)، افعال اختیاری انسانها خصوصاً در حوزه معاصی که قرین با خذلان الهی هستند به کسی جز خود آنها نبایست منتسب گردد (اصل عدل).

به عنوان نمونه، امام هشتم از رسول خدا نقل کرده‌اند که ایشان می‌فرمود:

1. «مَا عَرَفَ الْمَلَّهَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ.» (ابن بابویه، المتوحید، ص 47)

«خدای را نشناخته، آنکه او را شبیه خلقش بدانند و او را به «عدل»؛ صفت عدل؛ نسته، آنکه او گناهان بندگانش را به او نسبت دهد.»

به روشنی هویدا است که رسول اکرم وصف خدا به «عدل»؛ را مساوق با «نسبت ندادن»؛ گناهان بندگان به خدا و منتهی نکردن آنها به اراده او می‌شمرند.

در بیانی دیگر، امام صادق 7 ضمن تقریر قول راوی مبنی بر اینکه اساس دین توحید و عدل است؛ اصل عدل؛ را بدین گونه توصیف می‌کنند:

2. «وَأَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لَّا تَنْسُبُ إِلَيْ خَلْقِكَ مَا لَمْ يَكْ عَلَيْهِ.» (ابن بابویه، المتوحید، ص 96. نیز ابن بابویه، معانی الأخبار، ص 10 - 11)

«و اما «عدل»؛ آن است که به خالقت کارهایی را نسبت ندهی که تو را در باره آنها ملامت می‌کند.»

در این بیان شریف نیز شاهدیم که «نسبت ندادن»؛ کارهای ملامت بار بندگان به خدای تعالی، همانا است شده خوانده؛ «عدل»؛

بیانات فشرده‌تر دیگری نیز وجود دارد که عدل را متهم نساختن خدا و مبراً دانستن او از ارتکاب قبائح بر شمرده است؛ چنانکه از امیرالمؤمنین 7 نقل شده که: «الْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ». (شریف رضی، نهج البلاغه، ج 4، ص 108، شریف رضی، خصائص الأئمة، ص 124) و از امام صادق (دیلمی، حسن ابن ابی المحسن، أعلام المدین فی صفات المؤمنین، ص 318) 7 روایت گشته که: «مَنْ أَلَّ عَدْلَ أَنْ لَّا تَتَّهَمَهُ».

اما تحلیل رابطه «quot&منتسب نساختن افعال ناروای انسانها به خدا"؛ با «quot&اصل اعتقادی عدل"؛ چگونه است؟

اگر بپنداریم انسانها در اعمالشان مجبور و تحت تأثیر اراده حتمی خداوند، در حقیقت پذیرفته‌ایم که فاعل اصلی همه افعال (چه زشت و چه زیبا) خداست و انسانها تنها آلات و ادوات مباشر با افعال و وسائط افاضه وجود به آنهایند. بر این فرض، چنانکه هنگام معاتبه و معاقبه فرا رسد آن کس که بیشتر سزاوار عتاب و عقاب است، خداوند قاهر خواهد بود نه بنده ناتوان و مقهور. نتیجه نامیمون این عقیده چنین است که خداوندی که بدکاران را در دنیا سرزنش کرده و در آخرت عقوبت خواهد کرد، قاضی و داوری ستمگر و ظالم خواهد بود؛ چه آنکه خود را که فاعل اصلی زشتی‌هاست می‌ستاید و بندگان مجبور و مقهورش را ملامت می‌کند و عقوبت می‌دهد. بدین ترتیب قول به جبر، منجر به «quot&نسبت دادن ظلم به حق تعالی"؛ و «quot&نفی عدل از ساحت الهی"؛ می‌گردد.

این تحلیل به صورت گویا و روشن در کلمات اهل بیت بیان کرده است:

«فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يَلْزَمُ مَنْ دَانَ بِهِ الْخَطَأُ؛ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَّةَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعَبَادَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَعَاقَبَهُمْ عَلَى هِئَا... فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهٗ مُجْبِرٌ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَقَدْ أَحَالَ بِذَنْبِهِ عَلَى الْمَلَّةِ وَقَدْ ظَلَمَهُ فِي عِقُوبَتِهِ». (حرانی، تحف العقول، ص 461)

«امّا جبري که هر که بدان معتقد شود خطا رفته، سخن آنان است که می‌گویند: «quot&خدای جل و عز ز بندگان را مجبور به گناه می‌کند و سپس آنها را به سبب همان کارها عقوبت می‌کند"؛... بدین سان، هر کس که گمان کند مجبور به گناه می‌شود؛ گناه خود را به عهده خدا انداخته، به او به سبب عقوبت نمودن خویش، «quot&نسبت ظلم"؛ می‌دهد.»

تعبیر «quot&ظلمه فی عقوبته"؛ به این معناست که قائلین به جبر، به خدای تعالی به واسطه عقوبت کردن مردم مجبور، «quot&نسبت و تهمت ظلم"؛ می‌بندند.

بدین ترتیب، یکی از مهمترین ساحت‌های عقل‌گرایی شیعی، نفی جبر و تأکید بر مسؤول دانستن انسان در برابر اعمال ناروایی است که از او سر می‌زند. از اموری که می‌تواند برای انسان عاقل بسیار بدیهی و روشن باشد، فهم انتساب افعال اختیاری او به خود اوست. امامان شیعه و به تبع ایشان محدثان و متکلمان شیعی، تلاش گسترده‌ای را در صیانت از این فهم پاک و سره از قدرت و حریت انسان داشته‌اند؛ فهمی که منشأ مسؤولیت‌پذیری انسان در برابر اعمال خود می‌گردد.

در برابر شیعه، قاطبه اهل حدیث عامه و متکلمان اشعری وجود داشتند که در بستر حمایتی حکام، ندای نفوذ قضا و قدر حتمی الهی را در اعمال انسان سر می‌دادند و هر چه را در عالم روی می‌نمود، نتیجه ضروری خواست الهی می‌دانستند.

امیرالمؤمنین و دیگر امامان شیعه بر نقد و مبارزه علمی و فرهنگی با این اندیشه خلاف وجدان انسانی بسیار تأکید می‌ورزیدند و از جمله می‌فرمودند که از نتایج سوء چنین باوری، نسبت دادن ظلم به خداوند سبحان می‌باشد. تأکید شیعه و نیز معتزله‌ای که مانند شیعه متأثر از تعلیم امیرالمؤمنین و دیگر اهل بیت بودند، بر مسأله حریت انسان و عدل الهی چندان بود که آنها را عدلیّه و در بیانی جامع تر «اهل التوحید و العدل» می‌نامیدند.

با توجه به اینکه روح و جانمایه «اصل اعتقادی عدل» به عنوان یکی از اصول مذهب شیعه، چیزی جز اندداشته تأکید جبرگرایی انکار بر حد چه تا شیعه امامان که دریافت توان می، نیست؛ «جبر نفی»

بسترهای جبرگرایی در جامعه اسلامی

با آنکه فهم حریت انسان و نسبت زشتکاری‌های انسان به اراده شخصی او، امری وجدانی و عقلی و به خودی خود روشن است، انگیزه‌های نیرومندی برای مخدوش ساختن این فهم درونی وجود داشته و دارد.

ارشادات گسترده اهل بیت در صیانت از این فهم و محبوب نشدن آن در غبار شبهات و توهمات، عرصه مهمی از عقلگرایی را در جهان تشیع پدید آورد. برخی از انگیزه‌هایی که مخالفان عدلیه را به تشکیک در حریت آدمی یا حتی انکار آن سوق می‌داد از این قرار بود:

1. توجیه مظالم طبقه حاکمه

2. ظاهری‌گری

3. ثنوی‌گریزی

4. خودپیرایی

در ادامه توضیحی بر این موارد ارائه می‌گردد.

1- توجیه مظلالم طبقه حاکمه با نسبت دادن افعال آنها به خدای متعال

حکام ظالم از ترویج اندیشه جبر سود می‌بردند و در عین ارتکاب ظلم، با نسبت دادن مظلالم خویش به خداوند، برای خود هاله‌ای از تقدس پدید می‌آوردند. این کار نوعی فرار به جلو برای آنها تلقی می‌شد. شیوع این گرایش در حکام اموی چندان بود که مشهور شده بود: «الموتوحید والمعدل علویان والمتشبهه والمجبر أمویان» (سبحانی، جعفر، الملهیات، ص 290)

در این میان، عالمان و عالم نمایان قلم به مزد در مقام ستایش حاکمان به ترویج جبر و انتساب افعال به خدا دامن می‌زدند و به تحکیم آن باور در شمایل علمی - مذهبی می‌پرداختند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد که خلفای نخستین، در سخنان خود، تصریح به عقایدی می‌کردند که جبرگرایانه بود طوری که اعمال اختیاری نظام حاکمه را معلول قضا و قدر الهی و فعل الهی می‌دانستند. چه بسا که بعدها اهل جبر نیز ریشه عقاید خود را در چنین سخنانی می‌یافتند. از همان اوان، زاویه سخنان امیرالمؤمنین علی 7 با خلفای نخست پدیدار بود.

معروف است که بنی امیه جبر را ترویج می‌کردند، این تفکر حتی در ادبیات برخی دست‌نشانندگان بنی امیه دیده می‌شد. سید ابن طاووس نقل می‌کند پس از فاجعه کربلا، هنگامی که امام علی بن حسین و دیگر اسیران از خاندان پیامبر را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به حضرت علی بن حسین 7 اشاره کرد و پرسید: این کیست؟ گفتند: علی فرزند حسین. ابن زیاد گفت: مگر نه این که «خدا»؟ علی بن حسین را کشت؟ (دقت کنید که ابن زیاد در ضمن سؤال درباره قتل فرزند امام حسین، فاعل قتل را خدا ذکر می‌کند!) امام سجاد

7

فرمودند: مرا برادر دیگری بود که او هم علی بن حسین نام داشت و «مردم» او را کشتند. ابن زیاد گفت: نه! بلکه خدا او را کشت! (از این گفت و گوی دوم مشخص می‌شود که ابن زیاد بدون قصد جدی، خدا را فاعل قتل جناب علی اکبر نخوانده بود.) در اینجا بود که امام سجاد

7

این آیه از قرآن را خواندند که: «خدا جانها را هنگام مرگشان می‌گیرد...» (کنایه از اینکه خدا فاعل موت است نه قتل و قتل با موت فرق می‌کند. فاعل قتل، انسانها هستند نه خدا.) پس ابن زیاد خشمگین شد و گفت: تو چطور جرأت می‌کنی که به من جواب دهی؟! او را ببرید و گردنش را بزنید. در این لحظه بود که عمه‌اش زینب دخالت کرد و مانع قتل وی شد. (ابن طاووس، علی بن موسی، الملهوف فی قتلی المطفوف، ص 94 و 95)

با آنکه گرایش بنی‌امیه به جبرگرایی و نسبت دادن مسائل جاری سیاسی به خدا، واقعیتی انکارناپذیر داشت، نباید بپنداریم که سرآغاز این تفکر، آنها بودند. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که سابقهٔ جبرگرایی به زمانی پیشتر باز می‌گردد. یک نمونه از آن را ابن ابی‌المحدید در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است:

«ابن عباس گفت: در یکی از سفرهای عمر به شام همراه او بودیم. یک روز او سوار بر مرکب از دیگران جدا افتاد. در پی‌اش رفتیم. مرا گفت: ای فرزند عباس! من از پسر عمویت (علی) نزد تو شکایت دارم. از او خواستم که همراه من به سفر بیاید ولی نیامد و من همواره می‌بینم که او به دیده خشم در من می‌نگرد. به نظر تو خشم او از چیست؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما که خود آگاهید. عمر گفت: گمان می‌کنم که او همواره به خاطر از دست دادن خلافت اندوهگین است. گفتم: چنین است. او معتقد است که پیامبر خلافت را برای او می‌خواست. عمر در جواب گفت: گیریم که پیامبر می‌خواست که او خلیفه شود، چه فایده، زمانی که خدا این را نمی‌خواست؟ پیامبر چیزی را خواست و خدا چیز دیگری را خواست. پس آنچه تحقق یافت خواست خدا بود و خواست پیامبر عملی نشد. مگر هر چه پیامبر خواست، شد؟ او می‌خواست که عمویش مسلمان شود ولی خدا نخواست و عمویش هم مسلمان نشد.» (ابن ابی‌المحدید، شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 78)

این تحلیل از خواست الهی، همان چیزی بود که علی بن ابی‌طالب و اهل بیت او، آن را نقد می‌کردند. در این تحلیل، کودتایی که توسط انسانهای مختار پس از پیامبر صورت پذیرفت، به خدا نسبت داده می‌شود و تحلیل‌گر، صرفاً وقوع یک فعل در عالم خارج را دلیل کافی برای نسبت دادن آن به خدا بر می‌شمرد. [3]

2- ظاهری‌گری

در آیات قرآن بارها به مشیت و اراده و قدر و قضای الهی اشاره و بر آن تأکید شده است. فهم سطحی و غیر دقیق از این مضامین که متأثر از افراط در ظاهری‌گری است، برخی را به نادیده گرفتن وجدان و فهم شخصی خود از حرمت خویش سوق داده است.

مروّجان جبر با تکیه بر آیاتی که ناظر به شمول مشیت و اراده و قدر و قضای الهی هستند، برای مسلمانان چنین وانمود می‌کردند که همه چیز در عالم به سبب ارادهٔ تخطی‌ناپذیر و جبرآفرین الهی صورت می‌گیرد. آنها مدعی می‌شدند که حتی ستمگری ستمگران و بی‌بندوباری انسانهای هرزه ناشی از اراده و مشیت و قضا و قدر حتمی الهی است!

ایشان ضمناً مدعی بودند که از آنجا که همیشه حق با خداست و هیچ کاری به خودی خود درست یا غلط نیست (نفی حسن و قبح عقلی)، خداوند حق دارد کسانی را که خود به معاصی و ادا کرده عذاب کند و علیرغم این کار ظالم هم تلقی نمی‌شود. این عقیده، نخست توسط اهل حدیث سنی و به استناد تفسیرشان از آیات و احادیث طرح شد و سپس توسط اشاعره صورت کلامی یافت و ترویج گشت.

3- ثنوی‌گریزی

به موازات ظاهرگرایان، عده‌ای از متفکران هم بودند که به هدف پرهیز از ثنویت و پاسداشت حرمت خدای تعالی،

توحید افعالی را چنان معنا می‌کردند که از آن جبر نتیجه می‌شد. آنان می‌پنداشتند که اگر افعال اختیاری را به غیر خدا منتسب کنیم، به ثنویت و سپس تعدّد آلهه کشیده می‌شویم. گریز از ثنویت، انگیزه این دسته از جبرگرایان بود. امامان شیعه در مقام پاسخگویی به شبهات این گروه نیز بر می‌آمدند.

4- خودپیرایی

میل درونی انسان برای خودستایی و پیراستن خود از تمام بدی‌ها انگیزه دیگری بود که عقیده به جبر را پشتیبانی می‌کرد. آدمی دوست می‌دارد که تقصیرات خود را به گردن عوامل بیرون از خود بیندازد و از این رو با عذر تراشی، خود را مبرا می‌کند؛ این در حالی است که اگر به وجدان خود بازگردد، خویشتن را در ارتکاب جنایات مقصر می‌یابد، چنانکه خدای متعال می‌فرماید: *بَلِ الْإِنْسَانِ عَالِي نَفْسِهِ بَصَرَةٌ × وَلَؤَلَّيْ مَعَاذَ رَبِّهِ.*

راهبردهای علمی و تربیتی اهل بیت در نفی جبرگرایی

می‌توان راهبردهای فرهنگی اهل بیت را در مبارزه با امواج شبهه که در فضای مسموم جبرگرایی به پا خاسته بود، در قالب دو بخش به تصویر کشید، که عبارتند از:

الف- تربیت و تشویق شیعیان و دیگر آحاد جامعه بر مسؤولیت‌پذیری دربار اعمال خود. (راهبرد تربیتی)

ب- بیان تناقض عقیده جبر با دیگر ارکان اعتقاد دینی. (راهبرد علمی)

در ادامه، هر دو سیاست راهبردی اهل بیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

راهبرد اول: تربیت و تشویق شیعیان و دیگر آحاد جامعه بر مسؤولیت‌پذیری دربار اعمال خود.

امامان شیعه در راستای تربیت اجتماع برای مسؤولیت‌پذیری انسانها نسبت به اعمال خود سیاست‌هایی از جمله امور ذیل را دنبال می‌کردند.

1. تذکار مخاطبان به قدرت و حرّیت تملیک شده به انسانها

2. ترغیب به توبه

3. نهی از ستم به مردم

4. انتقاد از حاکمان ستمگر

تفصیل این موارد در ادامه می آید.

1- تذکار مخاطبان به قدرت و حریت تملیک شده به انسانها

اهل بیت: مخاطبان خود را به قدرت و حریتشان یادآور می شدند و بیان می داشتند که اگر خداوند کسی را به کاری فرمان می دهد، راه عمل به آن کار را نیز پیش روی او می گشاید و اگر چنین نکند او را عقوبت نخواهد کرد.

امام صادق 7 می فرمود:

«إِنَّ الْمَلَّةَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ... وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ؛ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ الْمَسَبَّ لِلْإِلَهِ أَلْأَخْذِ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ الْمَسَبَّ لِلْإِلَهِ تَرْكِهِ...» (ابن بابویه، التوحید، ص 359)

«آری، خدای با عزت و جلال خلق را بیافرید... و به آنها امر و نهی فرمود؛ پس هر جا که آنها را به کاری فرمان داد، راه را برای عمل کردن آنها به دستور خویش باز گذاشت و هر بار که آنها را از کاری پرهیز داد، راه را برای پرهیز آنها باز نهاد...»

اهل بیت در عموم مواردی که به اثبات حریت و نفی جبر می پرداختند، ضمن تذکار به مالکیت افراد نسبت به قدرت و استطاعت، به مالکیت خدای تعالی نیز تذکار می دادند تا نفی جبر منجر به لغزیدن به وادی تفویض نگردد.

امیرالمؤمنین علی 7 در پاسخ به پرسشی که در باب «قدرت و استطاعت» از ایشان شده بود فرموده بودند:

«تَمَلَّكَ وَنَهَا بِالذِّي يَمَلُّكَ هَذَا دُونَكَ؛ فَإِنْ أَمَدَّكَ كَمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ وَإِنْ سَلَبَكَ كَمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ. إِنَّ مَا هُوَ أَلَمُّ أَلَمِكَ لِمَا مَلَّكَ كَمَا وَ أَلَمُّ أَلَمِّكَ لِمَا عَزَمَكَ؛ أَمْ تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ الْعَبَادُ يَسْأَلُونَهِ أَلْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ حَيْثُ يَقُولُونَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (ابن بابويه، علی بن حسین (منسوب)، فقه المرصا، ص 408، نیز حرانی، تحف العقول، ص 467 - 468)

«شما به عنایت کسی که ماورای شما مالک قدرت و استطاعت است، مالک آن هستید، بدین سان که هر گاه اراده کند، برخوردار می شود شما را از قدرت تمدید فرماید، که در این صورت جلوه‌ای از عطا (و فضل) او نمایان گردد و هر گاه بخواهد، مالکیت قدرت را از شما سلب کند، که در این صورت نیز جلوه‌ای از بلا (و عدل) او نمایان شود. جز این نیست که او هر چیز را که به شما تملیک کند خود نیز مالک آن است و شما را بر هر کار که قدرتمند سازد خود نیز بر آن مسلط و قدرتمند است (کنایه از اینکه تملیک قدرت و استطاعت و قدرتمند ساختن شما، او را منزحل از قدرت نمی کند، بلکه استطاعت و قدرت لحظه به لحظه تمدید می شود و هرگاه که بخواهد آن را سلب می فرماید)؛ مگر نمی شنوید که مردم چگونه از او حول و قوه را (لحظه به لحظه) مسألت می کنند و می گویند: «هیچ نیروی بازدارنده و پیش برنده‌ای نیست مگر به عنایت خدا»؟»

2- ترغیب به توبه

اما همان شیعه، شیعیان را به خلوت کردن با خدای تعالی و خواندن نیایش‌هایی در پیشگاه خداوند تشویق می کردند که بخشی از آنها اقرار به کارهای نادرست، اظهار پشیمانی از آنها و توبه و عزم بر جبران گناهان و ترک تکرار آنها بود.

دعاهای فراوانی توسط اهل بیت با این گونه مضامین به شیعیان آموزش داده می شد که در اینجا به نمونه‌هایی از آن دعاهای اشاره می کنیم. خواننده این دعاهای علیرغم اینکه قدر و قضای الهی را نفی نمی کند و در ربوبیت و سلطنت خدا خللی نمی بیند، به مسؤولیت خود در قبال اعمال زشتش اعتراف می کند و خود را شایسته نکوهش دیده، تمنای بخشش می کند. در ادامه به نمونه‌هایی از این دست دعاهای اشاره می کنیم.

نمونه اول:

«أَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالْإِسَاءَةِ عَلَيَّ نَفْسِي وَالْمَظْلَمَ لَهَا، مُعْتَرِفًا بِأَنْ لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُدْرَةَ، أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِيئِ ن.» (ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج 1، ص 249)

«در حالی که سویت آمده‌ام که به ظلم و بدی نسبت به خود معترفم؛ معترفم که هیچ عذر و دلیلی به نفع خویش ندارم. در حالی که سویت آمده‌ام که به گذشت بیکران تو امید بسته‌ام، همان گذشت و عفو که با آن از گناهکاران در می گذری!»

نمونه دوم:

«الْمَلَّةُ مِّنِّي اِعْتَرَفْتُ لَكَ بِذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ، وَ اِجْعَلْهَا ذُنُوبًا لَا تُظَاهَرُهَا لِأَحَدٍ
مِّنْ خَلْقِكَ وَ اغْفِرْ الْمَذْنُوبِ الرَّاحِمِ بْنِ سَبْحَانَكَ الْمَلَّةُ وَ بِحَمْدِكَ عَمَلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ
نَفْسِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (ابن طاووس، إقبال
المأعمال، ج 1، ص 124)

«بارخدايا! در پیشگاه تو به گناهانم اعتراف می کنم، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و این گناهان را نزد هیچ
یک از بندگانت بر ملا مکن. ای آمرزنده گناهان و ای مهربانترین مهربانان! تو مرا از هر عیبی و به ستایشت مشغولم. عمل
بدی را مرتکب شده‌ام و خود به خویشتن ستم کرده‌ام، پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست و مرا بیامرز که تو
آمرزنده و مهربانی.»

نمونه سوم:

«إِلَهِي وَ مَوْلَايَ! أَجْرِي تَعَلَّى حُكْمًا ابْتِغَاءُ فِ ٤ هَوَى نَفْسِي وَ لَمْ أَحْتَرِسْ مِنْ تَزْيِي بِنِ عَدْوِي
فَغَرَّنِي بِمَا أَهْوَى وَ أَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكُ الْإِقْضَاءِ فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكُ مِنْ نِقْضِ
حُدُودِكَ وَ خَالَ فَتِ بَعْضِ أَوَامِرِكَ فَلِكُ الْإِحْمَادِ عَلَيَّ فِي جَمْعِ ذَلِكُ وَ لَا حِجَّةَ لِي فِيهِ أَجْرِي عَلَيَّ
فِ ٤ قَضَاؤِكَ وَ أَلْزَمَنِي حُكْمُكَ وَ بَلَّأُوكَ وَ قَدَّاتِي تَكُنِي أَيْ إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِي رِي وَ إِسْرَافِي عَلَيَّ
نَفْسِي مُعْتَدِرًا نَادِمًا مِنْ كَسْرِي مُسْتَقِرًّا لِمَا مُسْتَغْفِرًا مِنْ بَأْسِ قِرَاءِ مُذْعَنًا مُعْتَرِفًا لِأَجْدِ مَفْرَأِ مَا كُنْتُ
مِنْهُ وَ لَا مَفْزَعًا اتَّوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرِ رِقْبُولِكَ عَذْرِي وَ إِدْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَعَةِ مَنْ رَحِمْتَ كُ
إِلَهِي فَأَقْبَلْ عَذْرِي وَ ارْحَمْ شِدَّةَ ضَرْبِي وَ فَكَّنِي مِنْ شِدَّةِ وَثَاقِي.» (طوسی، مصباح المتهجد، ص 846. نیز
ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، 1414، ج 3، ص 333 و 334)

«ای خدا و سرور من! حکمی را بر من جاری ساختی که هوای نفسم را در آن پیروی کردم و از فریبکاری و جلوه‌گری
دشمنم (شیطان) خودم را حفظ نکردم، پس مرا به خواهش دل فرفت و قضا نیز قرین بخت او را در انجام نقشه‌اش شد.
پس من خود به مرزهایی که قضا و حکمش بر من جاری شده بود تجاوز کردم، و با برخی از دستوراتت مخالفت نمودم و
اینکه حجت تنها از آن توست در همه آنها، و مرا هیچ حقی در آنچه بر من از سوی قضاوت جاری شده و فرمان و
آزمایشت ملزوم نموده نیست. ای خدای من! آنکه پس از کوتاهی در عبادت و زاده رویی در پیروی خواهش‌های نفس،
عذرخواه و پشیمان، شکسته دل و جوای گذشت، طالب آمرزش و بازگشت کنان با حالت اقرار و اذعان و اعتراف به گناه
هستم، بی آنکه گریزگاهی از آنچه از من سرزده به ابرم و نه پناهگاهی که به آن روی آورم بدهد. جز آنکه پذیرای
عذرم باشی، و مرا در رحمت فراگرت بگنجایی، خدا! پس عذرم را بپذیر، و به بدحالی‌ام رحم کن و از بند محکم گناه
رها ساز!»

نمونه چهارم:

«ثُمَّ أَنَا إِلَهُي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي، أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي أَعْتَدْتُ، أَنَا الَّذِي جَعَلْتُ، أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ، أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِي نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِي أَقْرَرْتُ.

إِلَهِي أَعْتَرِفُ بِنِعْمَتِكَ عِنْدِي، وَأَبُوؤُهُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْ لِي، اَمَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ، وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنِ طَاعَتِهِمْ، وَالْمُؤَفِّقُ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ صَالِحًا بِمِعْوَنَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلِكِ الْحَمْدُ.

إِلَهِي أَمْرَتَنِي فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِي فَأَرْتُكَ بِتَنْهَيْكَ، فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةَ فَأَعْتَذِرُ، وَلَا ذَا قُوَّةَ فَأَنْتَ صَرِيحٌ، فَابْأَيِّ شَيْءٍ أَسْتَقْبِلُكَ يَا مُوَلَّيْ، أَمْ بِسَمْعِي أَمْ بِبَصَرِي، أَمْ بِلِسَانِي أَمْ بِبِيَدِي أَمْ بِرِجْلِي؟ أَلَيْسَ كُلُّهَا نِعْمَتُكَ عِنْدِي، وَبِكُلِّهَا عَصَيْتُكَ يَا مُوَلَّيْ، فَلِكِ الْحَمْدُ وَالْمَسْئَلُ عَلَى.» (ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج 2، ص 82 و 83)

«باز ای خدای من به گناهانم مقرر و معترفم، پس تو به کرم از من درگذر!»

من آن بنده‌ام که خطا کردم. من همانم که غفلت ورزدم. من همانم که نادانی کردم. من همانم که به عصای کمر همت بستم. من همانم که سهو کردم. من همانم که به خود اعتماد کردم. من همانم که (به خواهش دل) عمداً عمل کردم. من همانم که وعده کردم و مخالفت نمودم. من همانم که عهد خود شکستم. من همانم که اقرار کردم.

خداوند! ابتدا به نعمت و عطای تو بر خود اعتراف می‌کنم و باز آن را به گناهانم می‌آمالیم؛ اینک (چون معترف و تائبم) از آن گناهان درگذر! ای خدا! که گناهان بندگانش هیچ زانی به او نخواهد داشت و از طاعتشان هم المبتدئین از است و هر کس عملی شایسته کند به توفیق و اعانت و رحمت می‌کند و از این روی ستایش مخصوص نوشت!

ای خدا تو مرا امر کردی و من عصای آن امرت کردم؛ تو نهی کردی و من مرتکب نهی شدم. اکنون نه کسی را دارم که از گناهانم مبرا و پاک سازد و نه صاحب قدرتی که از او بر دفع عذاب اری طلبم.

اینک با چه وسوسه‌های رو به سوی تو آورم؟ آیا به قوه شنوایی یا بوسیله زبان معذرت خواهیم یا به دست و پا خدمتی توانم؟ مگر این قوا و اعضاء که مراست، همه نعمتهایی تو بر من نیست و من با همه آنها معصیت تو نکرده‌ام؟! ای مولای من چنین است که تو را بر من اتمام حجت است و راه هر اعتراض بسته است!

نمونه پنجم:

«إِلَهَى قَدْ مَدَّ إِلَيَّكَ الْخَطِيئَةَ لِحُسْنِ ظَنِّهِ بِكَ، إِلَهَى قَدْ جَلَسَ إِلَيْكَ الْمُسِيءُ بِبَيْتِ
يَدَيْكَ، مُقِرًّا لِكَسْبِ سَوْءِ عَمَلِهِ، رَاجِحًا مِنْكَ الْمَصْفَحَ عَنْ زَلَلِهِ، إِلَهَى قَدْ رَفَعَ إِلَيْكَ الْمَطَالِمَ كَفَيْهِ،
رَاجِحًا أَلَمَ لَدَيْكَ، فَالْأَتْخِي بِيهِ بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ، إِلَهَى قَدْ جَثَا إِلَيَّ أَلَمَ عَصِيٍّ إِلَيَّ الْمَعْصِي
بَيْتِ يَدَيْكَ، خَائِفًا مِنْ يَوْمِ يَجُثُّ وَفِيهِ الْخَلْأِيُّ قُبَيْتِ يَدَيْكَ.»

إِلَهَى قَدْ جَاءَكَ الْعَبْدُ الْخَاطِيءُ فَزَعًا مُشْفِقًا وَرَفَعَ إِلَيْكَ طَرْفَهُ حَذْرًا رَاجِحًا، وَفَاضَتْ عَابَرَتُهُ
مُسْتَغْفِرًا نَادِمًا، الْمُهَيَّ فُصِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَخْفِرْ لِي بِرَحْمَتِكَ يَا خَيْرَ الْخَائِفِينَ.» (قاضی ابن
برّاج، المهذب، ج 1، ص 237)

«خداوندا! این گنهکار خطاکار، دستان نیازش را به امید اجابت، به سوی تو دراز کرده است. خداوندا! این بنده بدکار
در پیشگاه تو نشسته در حالی که به بدکاری خویش اقرار دارد و از تو نادیده گرفتن لغزشهایش را امیدوار است.
خداوندگارا! این ستمکار دستانش را به سوی تو بالا آورده زیرا به آنچه نزد توست، چشم دوخته، پس به خاطر بزرگواریت او
را ناامید مکن. پروردگارا! کسی که همواره به سوی گناهان باز می‌گردد، ترسان از روزی که همه آفریدگان نزد تو زانو
خواهند زد، هم اکنون نزد تو زانو زده است. خداوندا! بنده خطاکار، نگران و ناله‌کنان نزد تو آمده، از گوشه چشم به تو
می‌نگرد و اشکهایش از سر پشیمانی و با حال پوزش خواهی، جاریست. خداوندا! بر محمد و خاندان او درود بفرست و به
مهربانی خود مرا ببخش ای بهترین بخشنندگان!»

کسی که تحت تربیت اهل بیت، چنین جملاتی را به زبان می‌آورد نمی‌تواند جبرگرا باشد. چنین شخصی در ضمن بیان
این کلمات بارها به قدرت و حریت خویش در ارتکاب اعمال زشت متذکر و متنبه می‌گردد و مسؤولیت آنها را
می‌پذیرد.

3- نهی از ستم به مردم

اهل بیت: همان‌طور که انسانها را در برابر خدا مسؤول می‌دانستند، بر مسؤولیت انسانها در برابر هم نیز تأکید داشتند و
به خصوص شیعیان خود را از ظلم به مردم و پایمال کردن حقوق آنها بیم می‌دادند و عقوبتهای سنگین حق الناس را
یادآور می‌شدند. این تذکرها، انذارها و هشدار دادن‌ها نیز، شیعیان را نسبت به فهم گوهری و درونی‌شان از حریت و
اختیار خود بیدار می‌کرد و این جلوه از عقل‌گرایی را در میان شیعه رونق می‌داد. در اینجا نمونه‌هایی از کلمات اهل بیت
را در نهی از ظلم و جور به دیگر مردمان و بیان مسؤول و معاقب بودن ظالمان اشاره می‌کنیم.

امیرالمؤمنین 7 فرمودند:

«إِيَّاكَ وَالْجُورَ فَإِنَّ الْجَائِرَ لَأَيُّ شَمِّ رَأَيْ حَةَ الْجَنَّةَ.» (لیثی واسطی، عیون المحکم والمواعظ، ص 95)

«بر تو باد به دوری از ستم! زیرا ستمکار حتی شیمی از بهشت را حس نخواهد کرد.»

امام صادق 7 در تفسیر آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» فرمودند:

«قَنْطَرَةٌ عَلَى الْمَصْرَاطِ لَأَيُّ جُورُهُ أَعْبَدُ بِمِظْلَمَةٍ.» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 331)

«آن کم نگاه، پلی است بر صراط که هیچ بنده‌ای با کوله بار ظلم، از آن نگذرد.»

امام صادق 7 از رسول خدا روایت کردند:

«أَتَقُوا الْمِظْلَمَ؛ فَإِنَّهُ ظُلْمٌ أَمَّتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (همان، ج 2، ص 332)

«خود را از ستم باز دار که آن تاری روز قیامت است.»

امام صادق 7 از رسول خدا روایت کردند:

«مَنْ خَافَ الْقِيَامَ، كَفَّ عَنْ ظُلْمِ النَّاسِ.» (همان، ج 2، ص 334 و 335. نیز بنگرید به همان، ج 2، ص 331)

«هر که از قصاص و جزای کردار بترسد، خود را از ستم کردن به مردم نگهدارد.»

امام باقر 7 از رسول خدا نقل می‌کند که فرمودند:

«مَنْ اقْتَطَعَ مَالِ مُؤْمِنٍ غَصَبًا بِغَيْرِ حَقِّهِ لَمْ يَزَلْ الْمَلَّةُ عَزَّ وَجَلَّ مُعْرِضًا عَنْهُ مَا قَتَلَ لِعَمَلِهِ الَّتِي
يَعْمَلُهَا مِنْ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ لَأَيُّ ثَبْتِهَا فِي حَسَنَاتِ حَتَّى يَتُوبَ وَيُرَدَّ الْمَالُ الَّذِي أَخَذَهُ إِلَيَّ
صَاحِبِهِ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، ثواب الأعمال، ص 273)

«هر کس سهمی از مال مؤمنی را بدون رضا ش به زور و ستم بستاند و ستم خدای عز و جل از او روی گردان باشد و همه اعمال نیک و خیر راتی که انجام می دهد مورد خشم و غضب الهی است، و هیچ کدام را در دوان حسانتش ثبت نفرماید مگر آنکه آنکه توبه کند و آن مالی را که به زور تصرف کرده به صاحبش باز گرداند.»

امام باقر 7 فرمودند:

«الْمُظْلَمُ ثَلَاثَةٌ ظَلَمَ يَغْفِرُهُ الْمَلَّةُ وَ ظَلَمَ لَأَيُّ غَفْرِهِ الْمَلَّةُ وَ ظَلَمَ لَأَيُّ دَعَا الْمَلَّةُ فَأَمَّا الْمُظْلَمُ الَّذِي لَأَيُّ
يَغْفِرُهُ فَالْمُشْرِكُ وَ أَمَّا الْمُظْلَمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ - فَظَلَمَ الرَّجُلَ نَفْسَهُ فَمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَلَّةِ وَ أَمَّا
الْمُظْلَمُ الَّذِي لَأَيُّ دَعَا فَالْمُدَايِنَةُ بَيْنَ الْأَعْبَادِ.» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 330 - 331)

«ستم بر سه گونه است: ستمی که خدا بامرزد، و ستمی که خدا نامرزد، و ستمی که خدا از آن صرف نظر کند، اما آن ستمی که خداوند نامرزد شرک است، و اما آن ستمی که خدا بامرزد ستمی است که انسانی به خودش کند و نه آنکه او و خدای خود است، و اما ستمی که خدا صرف نظر نکند حقوقی است که مردم بر گردن یکدیگر دارند.»

امیرالمؤمنین علی 7 می فرماید:

«وَ الْمَلَّةُ لَأَنَّ أَبْتَعَلَ حَسَبَ الْمَسْعُودَانِ مُسَدَّأً أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّادًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقِيَ
الْمَلَّةَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْأَعْبَادِ وَ غَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْحَطَائِمِ وَ كَيْفَ أَظْلَمَ أَحَدًا
لِنَفْسِ سُرْعِ إِلَيَّ الْبَلِي قِفُولَهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرِي حُلُولَهَا.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ج 2، ص 216 و 217)

«به خدا قسم اگر شب را به بداری به روی خار سعدان به روز آورم، و با قرار داشتن غلها و بندها به بدنم روی زمین کشیده شوم، پیش من محبوبتر است از آنکه خدا و رسولش را در قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از مردم ستم نموده، و چه زیاده از مال بی ارزش دنیا غصب کرده باشم! چگونه به کسی ستم کنم برای وجودی که به سرعت به سوی کهنگی و پوسیدگی پیش می رود، و اقامتش در زیر توده خاک طولانی می شود؟!»

امیرالمؤمنین علی 7 می فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْمَلَأُ الْقَالَ بِمِ الْمَسْبُوعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَ أَكْهَ عَالِي أَنْ أُعْصِيَ الْمَلَّةَ فِي نَمْلَةٍ أَسْأَلُ بِهَا
جُلْبَ شَعْرَةٍ مَا فَعَلْتُهَا وَإِنَّ دُنَى أَكْمُ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرْقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٌ تَقْضِي مَا لِعَلِّي وَ
لِنَعْمِ فِي فَنِّي وَلَدَّةٌ لَأَتَبْقِي نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ وَقَبْحِ الْمَزَلِّ وَبِهِ نَسْتَعِينُ.»
(همان، ج 2، ص 218)

«به خدا قسم اگر هفت اقله هم را با آنچه ز ر آسمانهای آنهاست به من بدهند تا خداوند را با ربودن پوست جوی از
دهان مورچه ای معصومت کنم به چندین کاری دست نمی زنم! و بی شک دنیا ای شما نزد من از برگی که در دهان ملخی
است و آن را می جود خوارتر است! علی را با نعمتی که از دست می رود و لذتی که باقی نمی ماند چه کار؟! از خواب
عقل، و زشتی لغزش به خدا پناه می برم، و از او آری می طلبیم.»

امام صادق 7 فرمودند:

«مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى مَظْلُومٍ لَمْ يَزَلِ الْمَلَّةُ عَلَيْهِ سَاخِطًا حَتَّى يَنْزِعَ مِنْ مَعُونَتِهِ.» (ابن بابویه،
ثواب الأعمال، ص 274)

«هر کس ستمگری را به زیان ستم دیده ای آری کند همواره خداوند بر او خشمگین باشد مگر آنکه دست از آری
ستمکار بکشد.»

امام صادق 7 فرمودند:

«مَنْ عَذَرَ ظَالِمًا بِظُلْمِهِ سَلَطَ الْمَلَّةُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلُمُهُ فَإِنْ دَعَا لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ وَ لَمْ يَأْجُرْهُ الْمَلَّةُ
عَلَى ظُلْمَتِهِ.» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 334. نیز ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص 274)

«هر که برای ستم کاری در ستمی که کرده است عذر بتراشد (و در صدد دفع سرزنش و ملامت مردمان نسبت به او
بر آید) خداوند کسی را که به خود او ستم کند، بر او مسلط سازد و آنگاه اگر دعا کند (که آن ستم را از او دور کند)
مستجاب نکند، و در برابر ستمی که به او شده نیز پاداشی به او ندهد.»

کي از بزرگان قب له نخع گو د:

به حضرت باقر 7 عرض کردم: من از زمان حکومت حجاج تا کنون ب وسته والي (و فرماندار) بوده‌ام آ ا جای توبه‌ای برای من هست؟ گو د: آن حضرت سکوت کرد (و جوابم را نداد). من دوباره پرس دهم، فرمود:

«لَا حَتَّي تُوَدِّيَ إِلَي كَلِّ ذِي حَقِّ حَقَّه.» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 331)

«نه، مگر آنکه به هر صاحب حقی حقش را بازپردازی.»

4- انتقاد از حاکمان ستمگر

اهامان شیعه، پیروان خود را نسبت به زشتی رفتار ظالمان و اینکه آنها به جهت رفتارهایشان سزاوار نکوهش هستند، هشیار می ساختند. رویکرد انتقادی اهل بیت نسبت به ظالمان و غاصبان حقوق مردم در مقایسه با رویکرد اهل سنت که سلطان را نسبت به هرگونه تعرض و مقابله‌ای در جایگاه امن قرار می داد، قابل توجه بود و باعث می شد که شیعیان به جای چشم بستن به روی واقعیت‌های زشت جامعه و حوالتم دادن افعال ستمگران به قضا و قدر الهی و ستایش چشم و گوش بسته از هر چه در عالم می گذرد، به انتقاد از ستمگران و تفکیک میان افعال انسانهای مختار در عالم تشریح با افعال خدا در عالم تکوین بپردازند. این واقع‌نگری ریشه در همان عقل‌گرایی شیعی داشته و دارد.

قیام امام حسین 7 در برابر انحرافات زشت بنی امیه و بیانه‌های روشنگر آن حضرت در انتقاد از رفتار آنان و تأکید بر ناخرسندی خدای متعال از چنان رفتارهایی نمونه مشهوری از موضع‌گیری‌های انتقادی امامان شیعه در صحنه اجتماع است.

راهبرد دوم: بیان تناقض عقیده به جبر با دیگر ارکان اعتقاد دینی

گفتیم که امامان شیعه، شیعیان و دیگر آحاد جامعه را نسبت به مسؤولیت‌پذیری در بار اعمال خود تربیت و تشویق می کردند. ارتباط این رویکرد به عقل‌گرایی، تذکار دادن مخاطبان به فهم درونی و وجدانی خود نسبت به حریتشان در افعال اختیاری بود؛ وجدانی که در پرده‌های گوناگون ممکن است دچار غبار گرفتگی و پوشیدگی گردد.

اما اهل بیت از شیوه عقلانی دیگری نیز در رفع شبهات جبرگرایان سود می جستند. ایشان طی شیوه مزبور، در مقام بیان با داری دین تناقضات، گوناگون‌های شیوه به و آمدند می بر جبرگرا دینداران عقید □ «خودویرانگری»" جبرگرایی را بیان می کردند تا مسلمانانی که اهل اندیشه و عقل‌اند به خود آیند و امواج شبهه و فتنه آنها را نسبت به مسؤولیتشان در برابر اعمال اختیاری خود که برخاسته از حریت و قدرت آنهاست، غافل و جاهل نسازد.

ما در اینجا به سه دسته از تناقضاتی که می‌تواند میان عقیده به جبر با دینداری و مسلمانی دیده شود و امامان شیعه به آن تذکار داده‌اند، اشاره می‌کنیم که عبارتند از:

1. تناقض عقیده به جبر با آیات قرآن

2. تناقض عقیده به جبر با اساس تشریح و ارسال رسل

3. تناقض عقیده به جبر با علو خداوند از ارتکاب قبائح و ظلم به بندگان

1- تناقض عقیده به جبر با آیات قرآن

خداوند در کلام مجید خویش، خود را از ظلم به بندگان تنزیه می‌کند و عقوبت‌هایی را که دامنگیر مردم می‌شود، ناشی از اعمال خود ایشان بلکه در مواردی عین همان اعمال می‌داند. آیات فراوانی بر این امر تأکید دارد که نمونه‌ای از آنها را می‌آوریم:

«إِنَّ الْمَلَّةَ لَا يَظْلِمُ الْمَنَاسِ شَيْئًا وَ لَكِنَّ الْمَنَاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، 40)

«و لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.» (کهف، 49)

«مَنْ جَاءَ بِالْمَسِيئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.» (انعام، 160)

«وَمَنْ جَاءَ بِالْمَسِيئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مَا كَانَ وَ أَعْمَلُونَ.» (قصص، 84)

«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا.» (غافر، 40)

«الْیَوْمَ تَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ الْمَلَّةَ سَرَّحَ الْجَسَابِ». (غافر، 17)

«فَالْیَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (یس، 54)

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ الْمَلَّةَ لِيَسَّ بِظَلَامٍ لِّلْعَبْدِ». (حج، 10)

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَاكِمَةُ الْمَدِينَةُ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِيهَا صُرِّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
فَأَهْلُ كِتَابِهِ وَمَا ظَلَمَهُمُ الْمَلَّةُ وَ لَكِنَّ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (آل عمران، 117)

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ
الْمُؤْتَفِكَاتِ أَلْتَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ الْمَلَّةَ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (توبه، 70)

«إِنَّ الْمَلَّةَ لَا يَظْلِمُ الْمَنَاسِ شَيْئًا وَ لَكِنَّ الْمَنَاسِ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (يونس، 44)

«وَ مَا ظَلَمَهُمُ الْمَلَّةُ وَ لَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (نحل، 33)

«وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (نحل، 118)

«فَكَأَنَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الْمِصْرِيحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا
بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ الْمَلَّةَ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (عنكبوت، 40)

«أَوَلَمْ يَسِرُّوا فِي الْأَرْضِ فَإِن يَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ
أَثَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِنْهُمْ أَعْمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ الْمَلَّةَ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنَّ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (روم، 9)

امامان شیعه به عنوان یکی از عوامل تنبّه بخش، مخاطبان خود را به چنین آیاتی تنبّه می دادند. ایشان کسانی را که به برخی آیات متشابه قرآن متمسک می شدند و دیگر آیات قرآن را نادیده می گرفتند تکویش کرده، آنان را دچار تناقض می دانستند.

نمونه جالبی از این دست ارشادات در رساله امام هادی 7 به اهوازی ها آمده است:

«فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يَلْزِمُ مَنْ دَانَ بِهِ الْخَطَأَ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَّةَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى
الْمَعْاصِي وَعَاقَبَهُمْ عَلَىهَا وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ الْمَلَّةَ فِي حُكْمِهَا وَكَذَّبَهُ وَرَدَّ عَلَى
قَوْلِهِ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا وَقَوْلُهُ ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَايَكُمْ وَأَنَّ الْمَلَّةَ لَيْسَ بِظَلْمٍ لِلْعِبَادِ وَقَوْلُهُ
إِنَّ الْمَلَّةَ لَا يَظْلِمُ الْمُنَاسِقِينَ وَكَفَرُوا بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَايَكُمْ وَمَنْ زَعَمَ
أَنَّهُ مَجْبُرٌ عَلَى الْمَعْاصِي فَقَدْ أَحَالَ بِذَنْبِهِ عَلَى الْمَلَّةِ وَقَدْ ظَلَمَهُ فِي عَقُوبَتِهِ وَمَنْ ظَلَمَ الْمَلَّةَ
فَقَدْ كَذَّبَ كِتَابَهُ وَمَنْ كَذَّبَ كِتَابَهُ فَقَدْ لَزِمَهُ الْكُفْرُ بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ.» (حرانی، تحف المعقول، ص
461)

«امّا جبري که معتقدانش دچار خطا نند این است که: «خدای جل و عز ز بندگان را مجبور به گناه کرده، و با این
حال آنها را عذاب می کند»، و هر کس که عهده اش این باشد، خدای را در داوری به ستمگری منسوب ساخته نسبت داده
[و با این عهده] کلام خدا را رد نموده و او را دروغگو خوانده آنجا که می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ
أَحَدًا»؛ «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نکند»، و نیز آنجا که فرماید: «إِنَّ الْمَلَّةَ لَا يَظْلِمُ الْمُنَاسِقِينَ»؛ «خدا بر مردم هیچ ستم نکند بلکه مردم خود بر خود ستم می کنند»، همراه
با آیت بساورد نگری در این موضوع.

اینک هر کس که گمان کند که مجبور به گناه شده؛ گناه خود را به خدا حواله داده و او را در تعذیب خویش ظالم
شمرده است، و کسی که خدا را ستمکار داند قرآن را دروغ شمرده، و هر کس که قرآن را تکذیب کند به اجماع ائمه
کفر گناه 45.»

در روایت ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا 7 نیز به چنین امری اشاره شده است. وی پرسید: آیا خداوند بندگانش را
بر معصیت کردن مجبور می کند؟ حضرت فرمودند:

«بَلْ يُخَيِّرُهُمْ وَيُؤْمِلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا»

«خیر، بلکه آنها را مخیر می کند (تا هر آنچه خواهند انجام دهند) و مهلت می دهد تا توبه کنند.»

گو د: پرس دم آ ا خداوند بندگانش را به کارها ی که توان آن را ندارند، مکلف می کند؟ حضرت فرمودند:

«كَى فِى فَعْلٍ ذَلِكْ وَ هُوَ يَقُولُ وَ مَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِّ د.» (ابن بابویه، عیون أخبار المرضا، ج 2، ص 113 و 114)

«چگونه چن ن کند و حال آنکه خودش می گو د: پروردگار تو به بندگان ظلم نمی کند.»

در روایتی نیز امام صادق 7 از رسول الله نقل کرده شده که:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْمُرُ بِالْمَسْوَءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ عَنِ الْمَلَّه...» (ابن بابویه، المتوحد، ص 359)

«هر که معتقد باشد که خدا به بدی و زشتکاری فرمان می دهد بر خدا دروغ بسته ...»

آری با آنکه خدای تعالی تصریح کرده که «إِنَّ الْمَلَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»؛ چنانکه کسی بیندارد که خدا مردم را به فحشا سوق می دهد به خدا دروغ بسته و او را دروغگو خوانده است.

2- تناقض عقیده به جبر با اساس تشریح و ارسال رسل

عقیده به جبر علاوه بر تعارض با نصوص قرآنی، با اصل تشریح، ارسال رسل، تشویق مردم به اطاعت و تحذیر آنها از معصیت منافات دارد. بر این امر نیز در روایات اهل بیت تأکید شده است.

مشهورترین خبری که در آن به تناقض عقیده جبر با اساس تشریح و دینداری اشاره شده گفته های امیرالمؤمنین در پاسخ به پیرمردی است که در سپاه صفین حضور یافته بود. از ویژگی های این روایت یکی آن است که با اسناد متعدد از آن حضرت نقل شده و دیگر اینکه از جامعیت و تفصیلی بسیار روشنتر برخوردار است.

حکایت مزبور چنین است: پس از بازگشت از صفین، پیرمردی که در مسأله جبر و تفویض حیرت زده شده بود، از

امیرالمؤمنین علی 7 می پرسد:

«أَخْبِرْنَا عَنْ مَسْرِ رِنَا إِلَى أَهْلِ الْمَشَامِ أَبِقِضَاءٍ مِنَ الْمَلَّةِ وَقَدَرٍ؟»

«ای امیر مؤمنان ما را خبر ده از رفتنمان به شام (به جهت نبرد با معاویه) آیا به قضا و قدر الهی بود یا نه؟»

آن حضرت فرمودند:

«أَجَلُ يَا شَيْخُ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَأَهَبْتُكُمْ بَطْنَ وَا دِلَّ أَبِقِضَاءٍ مِنَ الْمَلَّةِ وَقَدَرٍ»

«آری ای پیرمرد! از هیچ بلندی بالما نرفتید و به هیچ دشتی سرازیر نشدید مگر آنکه به قضا و قدری از جانب خدا بود.»

پیرمرد گفت:

«عِنْدَ الْمَلَّةِ أَحْتَسِبُ عَنَ أَيِّ يَأْ أُمِّ رَالْمُؤْمِنِ نِ؟»

«پس اینک از خدا منتظر پاداش هم باشیم؟»

امیرالمؤمنین فرمود:

«مَهْ يَا شَيْخُ فَوَالْمَلَّةِ لَقَدْ عَظَّمَ الْمَلَّةُ الْاَجْرَ فَي مَسْرِ رِكُمْ وَا نْتُمْ سَائِرُونَ وَ فَي مَقَامِكُمْ وَا نْتُمْ
مُقِيمُونَ وَ فَي مَنْصَرَفِكُمْ وَا نْتُمْ مَنْصَرِفُونَ وَ لَمْ تَكُونُوا فَي شَيْءٍ مِنْ حَالَمَاتِكُمْ - مَكْرَهُ نِ وَ
لَا إِلَيْهِ مَضْطَرِ نِ.»

«چه می‌گویی ای پیرمرد؟ به خدا سوگند که خداوند اجری عظیم برایتان نوشته، به خاطر حرکتتان در راه، هنگامی که راه را می‌پیمودید و به خاطر توقفتان، هنگامی که اردو زدید و به خاطر برگشتان، هنگامی که برگشتید و شما در هیچ یک از این حالاتتان در حالت انکراه یا اضطرار نبودید.»

شیخ پرسید:

«وَكَيْفَ لَمْ نَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَتِنَا مُكْرَهٍ نَوَالِإِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ وَكَأَنَّ بِالْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ مَسْرُونًا وَمُنْقَلَبِينَ وَمُنْصَرَفِينَ؟»

چگونه ما در هیچ یک از حالاتمان مکره یا مضطر نبودیم؟ حال آنکه رفتنمان، اطراقمان و بازگشتمان، همگی به قضا و قدر الهی بود؟

امیر المؤمنین پاسخ داد:

«وَتَظُنُّ أَنْهُ كَانَ قَضَاءً حَتْمًا وَقَدْرًا لَأَزْمًا؟ إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الْمَثْوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالْمَنْهَى وَالْمَزْجُ مِنَ الْمَلَّةِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعْدُ إِذَا كَانَ لَأَيِّمَةٍ لَلْمُذْنِبِ وَالْمَحْمَدَةُ لِلْمُحْسِنِ... تَلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عِبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَخَصْمَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الْمَشَيْطَانِ وَقِدْرِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجْرُوسَهَا إِنْ الْمَلَّةَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَلَّفَتْ خَيْرًا وَنَهَيْتْ حَذْرًا... وَلَمْ يَعْصِ مَعْلُوبًا وَلَمْ يَطْعَمْ مَكْرَهُهَا وَلَمْ يَمْلِكْ مَفُوضًا وَلَمْ يَخْلُقِ الْمَسْمُومَاتِ وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلٌ - وَلَمْ يَبْعَثِ الْمَنْبِيَّ نَبِيًّا مَبْشِرًا نَوَالِإِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ وَكَأَنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدْرَ لَمْ يَكُنَا مُضْطَرِّينَ وَكَأَنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدْرَ لَمْ يَكُنَا مُضْطَرِّينَ»

«آیا تو گمان می‌کنی که این قضا، قضای حتمی و این قدر، قدر لازم بود؟ اگر چنین باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و تهدید از سوی خدا همگی باطل می‌شود و وعده‌ها و وعیدها بی‌معنا می‌گردد. در این صورت دیگر جای ملامتی برای گناهکار و ستایشی برای نیکوکار باقی نمی‌ماند... این سخن که تو گفتی (جبر) کلام برادران بت پرستان و مخلصه گران با خدا و حزب شیطان و قدریه و مجوس این امت است.»

بدان که خداوند تبارک و تعالی اگر تکلیف کند، نظر به آزادی و حریتی که در بندگان است چنین کند و اگر نهی کند، نظر به بر حذر داشتن و هشدار چنین کند... او معصیت نشود در حالی که معصیتکار مغلوب و ناچار باشد و اطاعت نشود در حالیکه مطیع، از روی انکراه و اداری به اطاعت شده باشد، نیز به بندگانش بدان گونه قدرت ندهد، که کار از دست او بیرون رفته باشد. آسمانها و زمین را نیز باطل و بی‌فرجام (بی‌آنکه معادی باشد) نیافرید و پیامبرانی را که بشارت می‌دادند و انداز می‌کردند، بیهوده به سوی مردم نفرستاد. این گمان، گمان کافران است و وای بر کسانی که کافر شوند، به جهت آتش دوزخ.»

اینجا بود که پیرمرد شادمان گشت و شعری بدین ترتیب سرود:

«أَنْتَ اَلْإِمَامُ اَلَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ

يَوْمَ اَلْمَنَاجَاةِ مِنَ اَلْمَرْحَمَنِ غُفْرَانًا

أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا

جَزَاكَ رَبُّكَ بِاَلْإِحْسَانِ اَلَّذِي أَحْسَانًا.»

«تو، آن امامی هستی که به جهت پیروی از او امیدواریم که خدای رحمان در روز نجات، آموزشش را نصیب ما سازد.

آنچه را که درباره آنها ابهام داشتیم برای ما روشن ساختی. خداوندت به پاس این احسان که در حق ما کردی، پاداش خیر دهد!»

3- تناقض عقیده به جبر با علو خداوند از ارتکاب قبائح و ظلم به بندگان

عقیده به جبر علاوه بر اینکه با نصوص قرآنی و نیز اساس تشریح و ارسال رسل معارض است با معرفت و شناخت عمیق انسانها از خدای متعال و علو و تنزه او از ظلم و دیگر قبایح نیز ناسازگار است. از این رو اگر شخص عاقل به عقل خویش پابیند باشد، نمی تواند به معرفت خود از کمال حق تعالی وفادار بماند و در عین حال به باور جبر ملتزم گردد.

بر همین مبنا یکی از اموری که در روایات شیعه بدان توجه داده شده تذکار به اعدل و احکم و ارحم بودن خدا از اجبار مردمان به ارتکاب قبائح و زشتی ها و سپس معاقبه آنها بر چنان افعالی است. در این حوزه دو نکته اساسی وجود

دارد.

- اول آنکه انسان خدانشناس به سائقه معرفت عمیقی که از خداوند و کمال و غنای ذاتی او دارد، خداوند را از ارتکاب زشتی‌ها مبرا و متعالی می‌داند. از این رو نمی‌تواند بپذیرد که خداوند با مجبور ساختن بندگان به زشتی‌ها، فاعل قبائح گردد و خویشان را به ننگ انواع جنایات و ناپاکی‌ها بیالاید.

- دوم آنکه کسی که خداوند را بشناسد و فهم عمیقی از غنا و بی‌نیازی او داشته باشد، درک می‌کند که نه تنها خداوند مرتکب اعمال زشتی که در دنیا روی می‌دهد نمی‌شود؛ بلکه در آخرت نیز، کسانی را که به اختیار خود مرتکب اعمال زشت نشده‌اند عقوبت نخواهد کرد. این از آن بابت است که خداوند، از ظلم به بندگان متعالی است و عقوبت افراد مجبور و بی‌تقصیر، از مصادیق بزرگ ظلم است.

اهل بیت: اولاً با تذکار به تعالی و کمال خدا از ارتکاب قبائح و ثانیاً تنزه او از عقوبت بندگان به خاطر کاری که به اختیار خود مرتکب نشده‌اند، ریش عقیده به جبر را که منجر به نسبت دادن هم قبائح به خداست می‌خشکانند.

گزارشی در دست است که ابوحنیفه در دوران خردسالی امام کاظم در مقام آزمایش ایشان بر می‌آید. ابتدا پرسشی در حوزه احکام از آن حضرت می‌کند و چون در کمال ناباوری پاسخ جامع آن حضرت را می‌شنود، پرسشی اعتقادی مطرح می‌کند و می‌پرسد: معصیت، فعل چه کسی است؟

بیان امام مشتمل بر ذکر سه فرض، ابطال دو فرض نخست و تأیید فرض سوم همان ارشاداتی است که مورد نظر بحث ماست. آن حضرت می‌فرماید:

«إِنَّ الْمَعْصِيَةَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ أَوْ مِنْ خَلْقِهِ أَوْ مِنْهُمْ أَمْ جَمْ،

فَإِنْ كَانَ تَمَنِ الْمَلَهُ تَعَالَى فَهُوَ أَعْدَلُ وَأَنْصَفُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ عَبْدَهُ وَ يَأْخُذَهُ بِمَا لَمْ يَفْعَلْهُ،

وَ إِنْ كَانَ تَمَنِ مِنْهُمَا فَهُوَ شَرٌّ كَهُ وَ الْقَوِيُّ أَوْلَى بِإِنْصَافِ عَبْدِهِ الْمَضْعَفِ،

وَ إِنْ كَانَ تَمَنِ مِنَ الْعَبْدِ وَ حُدَّهُ فَعَلَى وَ وَقَعَ الْأَمْرُ وَ إِلَيْهِ تَوَجَّهَ الْمَنْهَى وَ لَهُ حَقُّ الْمَثْوَابِ وَ عَلَى

الْعُقَابُ وَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ.» (شریف مرتضی، علی بن حسین، المفصول المختارة، ص 72 و 73)

«ناچار باید پذیرفت که معصیت از بنده است از خدای تعالی و از هر دو باهم. پس اگر از خدای تعالی باشد او عادل تر و با انصاف تر است از آنکه به بنده خود ظلم کند و او را به سبب چ زی که نکرده بلکه خود کرده مؤاخذه کند و اگر از هر دو باشد پس خدای تعالی شرک اوست و از شریک قوی بیشتر توقع است که عذر بنده ضعف خودش پذیرد و اگر از عبد به تنهایی باشد، امر هم تنها بر او واقع شده و نهی هم به سوی او متوجه است و برای اوست ثواب و برای او بهشت و دوزخ و جوب باید (کنایه از اینکه فرض سوم با امر و نهی کردن بنده و ثواب و عقاب دادن او می سازد).»

روشن است که در روایات اهل بیت، بر خلاف اندیشه اشعری، قبح ذاتی و عقلی قبائح و به خصوص قبح ظلم مفروض گرفته می شد و گهگاه به آن تذکار نیز داده می شد. در برخی موارد نیز صرفاً به نکاتی عقلی توجه داده می شد، بی آنکه بر عقلی یا شرعی بودن آنها تأکید خاصی شود. چنانچه در روایت عبدالسلام هروی از امام رضا 7 دیده می شود که فرمودند:

«مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الْمَزَكَاةِ وَالْأَقْبَالِ وَالْهَدَاةِ إِنَّ الْمَلَّةَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا وَلَا أُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا - وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَمَلَهَا وَلَا تَزُرُ وَازِرَةً وَزُرَّ أُخْرِي.» (ابن بابویه، المتوحد، ص 362)

«هر کس قائل به جبر باشد، چ زی از زکات به او ندهد و شهادت او را نپذیرد. خداوند متعال هیچ کس را جز به اندازه وسع و توانش تکلیف نمی کند و بیش از قدرتش به او تحمیل نمی فرماید، هر کس کاری کند به حساب خودش محسوب است، و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی کشد.»

امور چهارگانه ای که در این روایت ذکر شده اند حقایق عقلی هستند که در قرآن مورد اشاره قرار گرفته اند. از این رو ذکر آنها هم می تواند اشاره به نصوصی باشد که در برابر جبرگرایی اند و هم می تواند اشاره به اموری عقلی باشد که مدلول نصوص مزبورند.

ما در ادامه نمونه هایی از نصوص رسیده از اهل بیت را می آوریم که بر تناقض جبر با علو و تعالی حق متعال از اجبار بندگان به معاصی و قبائح و لوازم این کار تأکید دارند.

1. امام سجاد در مناجات خود چنین می فرماید:

«... وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ هَلْ لِي فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ... وَإِنَّمَا أَيْحَتَاجُ إِلَيَّ الْمَظْلُومِ الْمُضْعَفِ، وَقَدْ

تَعَالَى تَ - يَا إِلَهِي - عَن ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. (امام سجاد، علی بن حسین، المصحف المسجادية (ابطحی)، ص 352)

«بار خدایا به خوبی می دانم که تو در داوری ات هیچ ظلمی نکنی... و تنها ضعیفان نیازمند ظلم اند و تو از آن بسی فراتری.»

2. حسن بن علی و شاء از امام رضا 7 می پرسد که آیا خداوند بندگان را به انجام معاصی مجبور می کند؟ ایشان در پاسخ می فرمایند:

«اللّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ... قَالَ الْمَلَلَةُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ... أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنْ نَبِيِّ عَمَلْتَ أَلَمْ عَصَى بِقُوَّتِي أَلَّتِي جَعَلْتَهَا فِكًا.» (ابن بابویه، المتوحد، ص 362 - 363. نیز ابن بابویه، عیون أخبار الرضا 7، ج 2، ص 131)

«خدا عادل تر و حکم تر از اوست... خدا فرماید: ای پسر آدم... تو به کارهای زشتت از من سزاوارتری مرتکب گناه می شوی به سبب نرویی که من در وجودت قرار داده ام.»

3. از امام صادق 7 چنین نقل شده است:

«اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَهُ...» (ابن بابویه، المتوحد، ص 360)

«خدا بزرگوارتر از آنست که مردم را به آنچه توانانش را ندارند تکلیف کند...»

4. محمد بن عجلان از امام صادق 7 درباره افعال بندگان چنین می پرسد: آیا خدا بندگان را بر افعالشان مجبور کرده است؟ ایشان می فرمایند:

«اللّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ عِبَادًا عَلَى فِعْلٍ ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَى هِ.» (همان، ص 361)

«خدا از ا بن عادل تر است که بنده را بر کاری مجبور کند و بعد از آن او را بر آن عذاب کند.»

5. امیر مؤمنان در پاسخ به سوال از قضا و قدر می فرمایند:

«وَلَا تَقُولُوا أَجْبَرَهُمُ عَلَيَّ الْمَعْصِيَةَ فَتُظَلِّمُوهُ.» (طبرسی، الماحتجاج، ج 1، ص 311 - 312)

«نگویید که خداوند ایشان را بر گناهان مجبور کرده که در این صورت او را ظالم دانسته‌اید.»

6. امام صادق 7 در مورد افراد معتقد به جبر این گونه می فرمایند:

«رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْمَلَّةَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ الْمَنَاسَ عَلَيَّ الْمَعْصِيَةَ فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ الْمَلَّةَ فِي حُكْمِهِ فَهَوَّ كَافِرٌ...» (ابن بابویه، التوحيد، ص 360 - 361)

«مرد است که گمان می کند که خدای عز و جل مردم را بر گناهان اجبار کند، پس این شخص خدا را در حکمش ظالم دانسته و با بن جهت کافر است...»

7. از امام باقر و امام صادق 8 چنین نقل شده است:

«إِنَّ الْمَلَّةَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْحَمَ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ خَلْقَهُ عَلَيَّ الْمَذْنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمُ عَلَيَّ هَذَا...» (ابن بابویه، التوحيد، ص 359 - 360)

«خدا به مخلوقش مهربانتر از آنست که ا شان را مجبور بر گناه کند و سپس به جهت آن عذابشان نما د...»

8. فضل بن سهل نزد مأمون از امام رضا 7 سوال کرد: «آیا خلق مجبورند؟» امام فرمودند:

«الْمَلَّةُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ خَلْقُهُ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ...» (ابن طاووس، علی بن موسی، المطائف فی معرفة مذاهب
المطائف، ص 330)

«خداوند عادل تر از آن است که آفریده‌هایش را مجبور کند سپس ایشان را عذاب نماید.»

9. امام رضا 7 می‌فرمایند:

«إِنَّ الْمَلَّةَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُطْعَمْ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يُعْصَ بِغِلْبَةٍ...» (ابن بابویه، المتوحد، ص 361)

«اگر خداوند توسط بندگان اطاعت گردد از این بابت نیست که آنها مجبور به اطاعت شده‌اند و اگر انسانها نیز نافرمانی
کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند.»

10. امام کاظم 7 در پاسخ به این سوال که آیا خداوند بندگان را بر گناهان مجبور کرده است، می‌فرمایند:

«الْمَلَّةُ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ...» (ابن بابویه، فقه المرضا، ص 348)

«خداوند از این که با بندگان چنین رفتاری کند، عادل تر است.»

11. مردی از امام کاظم 7 در موضوع استطاعت سوال کرد، امام فرمودند:

«فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِأَعْمَالِهِمْ فِي وَقْتِ أَعْمَالِهِمْ...»

«ا شان چون کاری را انجام دهند هنگام کار و همراه کار استطاعت بر آن کار دارند...»

در ادامه سوال کننده باز می پرسد: پس مردم مجبورند؟ و امام می فرمایند: «لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ كَانُوا مَعْدُورِينَ...» (همان، ص 352)

«اگر مجبور باشند معذور باشند (و نمی باشد عقاب شوند).»

جمع بندی

بیان شد در جامعه اسلامی انگیزه های متعددی برای ترویج جبرگرایی وجود داشته است. در برابر جریان جبرگرایی، امامان شیعه دو راهبرد تربیتی و علمی را پیش گرفته بودند که گزارشهای فراوانی از آن در دست است و ما در این مقاله به برخی از آنها اشاره کردیم. از آنجا که «نفي جبر» روی دیگر «اصل اعتقادی عدل» (یکی از اصول مذهب شیعه) به شمار می آید، به خوبی می توان دریافت که امامان شیعه تا چه حد بر انکار جبرگرایی تأکید داشته اند.

منابع

قرآن کریم

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آة الله المرعشی المنجفی، 1404 ه.ق

2. ابن بابویه، علی بن حسین (منسوب)، المفقہ الممنسوب إلی الإمام الرضا، مشهد، مؤسسه آل المبرت، 1406 ه.ق

3. ابن براج طرابلسی، قاضی عبد المعز ز، الممهدب، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1406 ه.ق

4. ابطحي، سيد محمد باقر. المصحيفة المسجادية، قم، مؤسسة الإمام المهدى 7 / مؤسسة الأنصارى ان للطباعة و النشر، 1411 هـ.ق
5. حرانى، ابن شعبة، تحف العقول، قم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، 1404 هـ.ق
6. ديلمى، حسن ابن ابى المحسن، أعلام المدين فى صفات المؤمنين، قم، مؤسسة آل البيت:، 1408 هـ.ق
7. سبحانى، جعفر، الملهيات على هدى الكتاب و السنّة و العقل، قم، مؤسسة الإمام المصادق، 1426 هـ.ق
8. سيد بن طاووس، رضى المدين على بن موسى، المطرائف فى معرفة مذاهب المطوائف، قم، 1399 هـ.ق
9. سيد بن طاووس، رضى المدين على بن موسى، الملهوف على قتلى الطفوف، تهران، جهان، 1348 هـ.ش
10. سيد بن طاووس، رضى المدين على بن موسى، إقبال الأعمال، مكتب الإعلام الإسلامى، 1414 هـ.ق
11. سيد رضى، ابى الحسن محمد بن حسين، خصائص الأئمة، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، 1406 هـ.ق
12. سيد رضى، ابى الحسن محمد بن حسين، نهج البلاغة، قم، دار المذخاير، 1412 هـ.ق
13. سيد مرتضى، ابى القاسم على بن طاهر، الفصول المختارة، بيروت، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، 1414 هـ.ق
14. شيخ صدوق، محمد بن على، التوحيد، قم، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، 1398 هـ.ق
15. شيخ صدوق، محمد بن على، ثواب الأعمال، قم، منشورات الشريف الرضى، 1386 هـ.ق

16. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار المرضاة، بیروت، مؤسسة المأعلمی للمطبوعات، 1404 هـ.ق

17. شیخ صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، قم، مؤسسة النشر الإسلامی المتابعة لجامعة المدرسين، 1379 هـ.ق

18. شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، 1411 هـ.ق

19. طبرسی، ابی منصور احمد بن علی، الاحتجاج، نجف اشرف، دارالمنعمان، 1386

20. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، 1363 هـ.ش

×. دانشجوی دکتری در رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

××. کارشناس ارشد رشته علوم قرآن و حدیث.

[3]. جالب آنکه ابن ابی المحدث، معتزلی است و معتزله باید اهل عدل و نفی جبر باشند؛ لذا عجیب است که چرا ابن ابی المحدث گفتار جبرآمیز خلیفه را نقل می کند، ولی نقد نمی نماید؟ منظور خلیفه از اینکه گفته است خدا خواسته که ما بر سر کار باشیم چیست؟ اراده حتمی تکوینی یا خواست تشریحی که در قالب امر و نهی بیان می شود و به اختیار فاعل مختار تعلق می گیرد؟ اگر خواست تشریحی بوده به این معنی است که خدا امر کرده بود علی خلیفه نشود. آیا به واقع چنین بود؟ نه، چنین نبود. بر فرض که چنین بود، مگر هم امر و نهی های خدا عملی می شود که خلیفه گفته بود خواست الهی همواره نافذ است؟ تحقق امر و نهی خدا وابسته به خواست انسانهای مختار است و آنان خیلی اوقات از اراده خدا تخطی می کنند. پس منظور خلیفه اراده تشریحی نبوده است. حال منظور او چه بوده است؟ آیا گزینه ای جز اراده جبرآفرین که ربطی به فعل فاعل مختار ندارد باقی می ماند؟ آیا جز اراده ای که حتی خواسته پیامبر هم در برابرش تاب نمی آورد، معنایی برای کلام خلیفه می توان تصور کرد؟ آیا مسلمان نشدن عمومی پیامبر به واسطه اراده و اختیار خود او بود یا آنکه حتی اگر او

می خواست مسلمان بشود، خدا نمی گذاشت؟ خلیفه می خواست چه بگوید؟

[4]. ابن روایت را بزرگترین محدثان و متکلمان شیعه نقل کرده‌اند. کلینی در الکافی، شیخ صدوق در توحید و عیون اخبار المرضا، شیخ مفید در ارشاد، سید مرتضی در امالی و رسائل، شیخ طوسی در اختیار الرجال کشی، کراجکی در کنز المفوائد، ابن شعبه حرانی در تحف المعقول، طبرسی در احتجاج و سید بن طاووس در طرائف نقل کرده‌اند. به عنوان نمونه بنگرید به کلینی، الکافی، ج 1، ص 155 و 156.